

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در استدلال به آیه شریفه ایتاء برای اثبات برائت بود در شبهات حکمیه بدویه. دو
منهج در تقریب استدلال به این آیه شریفه وجود دارد؛

منهج اول تقریب استدلال بالنظر الی نفس الآیه المبارکه هست.

و منهج ثانی تقریب استدلال با توجه به روایاتی که به این آیه استشهاد شده در آن روایات.

اما منهج اول که تقریب استدلال باشد بالنظر الی نفسه الآیه دو تقریب دارد؛

تقریب اول این هست که ادعا شود ظهور «ما»ی موصوله در آیه شریفه «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ
نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا» ادعا شود ظهور این «ما»ی موصوله در اراده حکم و تکلیف. و ادعا
شود «ایتاء؛ آتاها» در اعلام و ابلاغ. پس کأنّ خدای متعال این طور فرموده؛ «لا یکلف الله
نفساً» خدای متعال تکلیف نمی‌فرماید شخصی را به هیچ نوع از انواع تکلیف الا آن تکلیفی
که «ابلاغها، بلغها، اوصلها». وقتی که این طور شد مدلول آیه شریفه بنابراین جایی که
خدای متعال تکلیفی را ابلاغ نفرموده داخل در لایکلف باقی می‌ماند چون استثناء فرمود از
آن نفی این صورت را. خدا تکلیف نمی‌فرماید، تکلیف ندارد به هیچ نوع تکلیفی مگر آن
تکلیفی که ابلاغ فرموده باشد، ایصال فرموده باشد. قهراً یک صورت را از آن نفی خارج
فرموده بنابراین مقتضای آن این است که سایر صور داخل در نفی باقی می‌ماند که مورد
بحث ما جایی است که ابلاغ نشده، ایصال نشده، ما فحص کردیم به تکلیف نرسیدیم پس
این داخل در لایکلف الله می‌ماند. این تکالیفی که ما به آن‌ها نرسیدیم این‌ها تکالیفی است
اگر هم وجود داشته باشد لایکلف الله نفساً بها.

بنابراین ما دغدغه خاطری دیگه نداریم و امنیت داریم چون خدا تکلیفی ندارد، فرموده
خودش من تکلیف نمی‌کنم. این تقریب اول.

سؤال: این عدم تکلیف این جا فرق نمی‌کند اجمال نص باشد، ...؟ نص باشد.

جواب: بله دیگه. وقتی بالغ.... یعنی ایصال به ما نشد، ایصال نشدن مناشئی دارد؛ فقدان
نص است، اجمال نص است، با نص مجمل که چیزی به ما واصل نمی‌شود، تعارض نصین
هم باشد همین جور است چون چیزی به ما واصل نشده. این تقریب اول.

تقریب ثانی این است که گفته شود این «ما»ی موصول مراد از آن خصوص حکم نیست
بلکه یک معنای جامعی است که حکم را هم شامل می‌شود؛ «لایکلف الله نفساً الا..» فعل
یا حکم یا مال یا هر چه. مگر آن حکم یا فعل یا مالی که آتاها. و مقصود از «ایتان» هم به

حسب موارد و متعلقش دیگه فرق می‌کند. یک مفهوم واحد دارد ولی این مفهوم واحد به حسب تعلقش به متعلقات مختلفه مصداقاً فرق می‌کند معنایش. بنابراین باز هم استدلال تمام می‌شود چون خدای متعال می‌فرماید هیچ تکلیفی نه به تکلیف‌ها، نه به افعال، نه به اموال این نیست مگر آن تکلیفی که ایصال شده باشد یا آن مالی که اعطاء شده باشد یا آن فعلی که اقدار بر آن شده باشد و قدرت بر آن خدای متعال داده باشد. ایتاء در این جا یک معنا و مفهومی دارد که به نسبت تعلقش به متعلقات مختلف گاهی معنایش اعلام می‌شود یعنی مصداقاً، گاهی معنایش اقدار می‌شود مصداقاً و گاهی هم معنایش اعطاء می‌شود. مثل اعانه، می‌گوید آقا اعانه بکن دیگری را. خب اعانه گاهی به این است که مال به او بدهی، گاهی درسی را بلد نیست یادش بدهی، گاهی به این است که ارائه طریق بکنی، هر جایی دیگه یک مصداقی پیدا می‌کند. خب وقتی هم این جور شد باز استدلال تمام می‌شود دیگه. تقریب استدلال ثانی این است که بابا مراد از «ما» ی موصول اعم از تکلیف و غیر تکلیف. علی‌ای حال خدای متعال می‌فرماید من تکلیف نمی‌کنم نه به انواع تکالیف، نه به انواع افعال و نه به امور دیگر مگر آن «ما» آن تکلیفی که ابلاغ کرده باشم. مگر آن فعلی که قدرت بر آن داده باشم، مگر آن مالی که اعطاء کرده باشم آن را. بنابراین باز هم فقط آن صورتی خارج شد از حکم؛ از «لایکلف» که ابلاغ شده باشد. پس آن صورتی که ابلاغ نشده باشد، حکمی ابلاغ نشده باشد داخل در همان لایکلف باقی می‌ماند. که «لایکلف الله» بنابراین هم تقریب درست است. فرق بین تقریب اول و ثانی همین است که در تقریب اول می‌گوییم مراد از «ما» فقط حکم است، تکلیف است. در دوم می‌گوییم مراد از «ما» جامع بین این‌ها هست.

خب این تقریب استدلال علی‌المنهج الاول که بخواهیم از خود آیه صرف نظر از استشهاد روایات به آن استدلال کنیم.

سؤال: قرینه...؟ می‌رساند که فقط مال باشد.

جواب: حالا تا ببینیم حالا فعلاً تقریب مستدل این جور تقریب می‌کند.

در مقام دآوری به این که آیا این استدلال به کلا تقریبیه صحیح است یا نیست، عرض می‌کنیم حق این است که این تقریب تمام نیست چه به نحو اول و چه به نحو ثانی. و وجه این عدم صحت این است که این آیه مبارکه یا ظهور دارد در غیر این که مستدل می‌گوید و یا این که ظهور در این که او می‌گوید ندارد اگرچه ظهور در بقیه هم نداشته باشد و آیه مجمل باشد. بالاخره اگر می‌خواهیم استدلال کنیم باید ظهور داشته باشد در این که مستدل می‌گوید. اگر ظهور در خلاف آن دارد خب معلوم است استدلال تمام نیست. اگر ظهور در این که یصح به الاستدلال نداشته باشد و مردد باشد، مجمل باشد بین احتمالاتی که بعضی یصح الاستدلال به، و بعضی لایصح الاستدلال به، خب باز هم این استدلال عقیم است و این جا این چنین است که یا ظهور در غیر دارد و یا لااقل مجمل هست.

حالا توضیح مطلب این است که بدواً در این «ما» ی موصوله و این مفاد ایتاء پنج احتمال رئیسی وجود دارد؛

احتمال اول همین است که مستدل در تقریب اول ذکر کرد که مراد از تکلیف حکم باشد.

توضیحاً عرض می‌کنم که ببینید «ما» ی موصوله از مبهمات است، منطبق علیہ آن چیه از مکتنفات کلام روشن می‌شود، که منطبق علیہ چیه.

خب در این آیه شریف خدای متعال آیه هفتم سوره مبارکه طلاق که راجع به این است که وقتی طلاق داده می‌شود چه وظایفی بر گردن زوجی که مطلق هست، هست می‌فرماید تا در آیه ششم، بعد در آیه هفتم می‌فرماید: «لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ وَ مَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا»

خب ما مکتفات به این «ما»ی موصوله «مما آتاه الله» را که... یعنی «الا ما آتاه» را که می‌بینیم این «ما»ی «ما آتاه» قبلش کلمه تکلیف است دیگه «لا یكلف الله نفساً الا ما آتاه» کما این که قبلش کلمه انفاق است که فعلٌ من الافعال است. «فلینفق ذو سعة من سعته و من قدر علیه رزقه فلینفق مما آتاه الله»

دو «فلینفق مما آتاه الله» آن «مما»ی موصوله در «مما آتاه الله» آن چیه؟ مال هست دیگه. با چی انفاق می‌کنند؟ با مال انفاق می‌کنند. بنابراین ما سه واژه این جا داریم که همه این‌ها یصلح که علی ضوء آن این ابهام موصول ما مبین بشود. یک کلمه تکلیف داریم که خدای متعال این جوری فرموده «لا یكلف الله نفساً الا تکلیفاً» یعنی لا یكلف الله نفساً بانواع التکالیف و الاحکام الا آن تکلیفی که آتاه. پس با این جور در می‌آید یا نه، لا یكلف نفساً الا فعل و ترکی که آتاه. چون فلینفق فرموده، امر به انفاق فرموده. حالا بعد تعلیل می‌فرماید که من که گفتم انفاق کن اگر داری خب با گشایش و با سعه انفاق کنید، ندارید همان جوری که می‌توانید انفاق کنید، چرا من این حرف را زدم، چون لا یكلف الله نفساً الا به فعلی که آتاه. آن خیلی دارد خب آن جوری به او تکلیف می‌کند، آن ندارد آن جوری به او تکلیف می‌کند. پس چون واژه انفاق قبل آمده و این فعل مورد کلام واقع شده این هم یصلح که روشن بکند که مراد از «ما» هم فعل است چون در مقام تعلیل هم هست خصوص آن فعل مذکور نیست، فعل کلی است. و چون سخن از مال گفته شده «فلینفق مما آتاه الله» یعنی من المال الذی آتاه پس بنابراین این جا هم می‌شود معنای از این «ما» مال باشد. «لا یكلف الله نفساً الا مالاً آتاه» پس از این بیانی که گفتیم که سه واژه بود، وجه احتمالات روشن شد.

احتمال اول این بود که «ما» تکلیف باشد. چرا؟ به قرینه این که کنار همین «ما» گفت لا یكلف الله نفساً و این می‌تواند تبیین کند «ما»ی موصوله مبهمه را.

احتمال دوم این است که مراد از این «ما» فعل باشد، چون قبل از آن انفاق ذکر شده است. پس یعنی لا یكلف الله نفساً الا فعلاً آتاه ای اقدرها. قطعاً این «ایتاء» هم دیگه به معنای اقدار خواهد بود.

احتمال سوم این است که مقصود از این «ما» مال باشد به خاطر این که مال قبل آن ذکر شده بود. یعنی لا یكلف الله نفساً مالاً...

سؤال: بمال، بآء می‌خواهد.

جواب: شما می‌گویید می‌خواهید.

الا مالاً اقدرها علیه، یا اعطاها، سلطها، رزقها، ملکها. همه این‌ها دیگه می‌شود دیگه. مالی که به او اعطاء کردیم. حالا چه جوری به او اعطاء کرده؟ یا به این که مسلطش کرده بر آن، ولو ملکش نباشد اما او می‌تواند تصرف در آن بکند، بردارد خرج بکند. یک کسی گفته آقا این مال را تملیک تو نمی‌کنم ولی در اختیار شما خرج‌هایی که داری بکن. خب باید به زن و بچه‌اش انفاق کند دیگه. به همان مطلقه هم انفاق کند تا

اعطاء اعم از این است که ملّکها یا سلّطها علیه بدون تملیک، رزّقا، فلذا می بینید بزرگان علماء هم بعضی ها واژه تسلیط به کار بردند؛ الا ما سلّطها، بعضی ها واژه تملیک به کار بردند، بعضی ها واژه رزّقا به کار بردند و هکذا. این ها همه مندرج در همان اعطاء است که اعطاء هم می شود مظاهر مختلف داشته باشد، مصادیق مختلف داشته باشد.

خب این سه احتمال نشد، خب حالا احتمال چهارم قهراً این است که جامع بین غیر حکم مقصود باشد. از این «ما» خصوص فعل مقصود نباشد، خصوص مال هم مقصود نباشد، ولی دیگه حکم نباید توی گردونه. یک جامعی که غیر حکم را شامل می شود. یعنی لایکلف الله نفساً الا ... کأنّ این جوری گفته الا مال یا فعلی را که آنها. منتها جامع این دو تا را باید در نظر گرفت.

و احتمال پنجم این است که نه، یک جامعی که شامل حکم هم بشود که تقریب استدلال دوم، تقریب دوم استدلال بر اساس استظهار این پنجمی است که یک جامعی مراد است که شامل حکم هم می شود.

خب این ها را گفتیم پنج احتمال رئیسی است. چرا گفتیم رئیسی؟ چون همین جامع را شما می توانید مختلف فرض کنید ولی ما آوردیم توی یک عبارت جامع، یعنی شما بگویید مثلاً احتمال یک و دو، یک و سه، سه و دو، سه و یک. این ها همه احتمالات است. دیگه این ها را ما در عبارت جامع قرار دادیم که یا جامع را جوری قرار بدیم که غیر حکم، افرادش باشند یا جامع را جوری قرار بدیم که حکم هم مشمول باشد. مشمول آن جامع باشد. فلذا وجوه مهمه و رئیسه می شود پنج تا.

خب حالا از این پنج احتمال که در آیه شریفه وجود دارد ببینیم طبق احتمال اول و پنجم استدلال صحیح است.

اول که می گویم «حکم» به همان تقریبی که گفته شد. پنجم هم که می شود همان تقریب ثانی.

اگر آیه ظهور داشته باشد در احتمال اول یا پنجم، استدلال تمام است. اما اگر ظهور در این یک و پنج نداشته باشد، بلکه ظهور در دو یا سه داشته باشد یا نه، اصلاً ظهور در هیچ کدام ندارد، مردد هستیم خب دیگه استدلال ناتمام است و مجمل می شود.

حالا یکی یکی این احتمالات را محاسبه باید بکنیم ببینیم به حسب قرائن می توانیم اثبات ظهور بکنیم یا نه.

اما احتمال اول:

احتمال اول این بود که فقط مراد حکم باشد. «لایکلف الله نفساً الا تکلیفاً ... لایکلف الله نفساً بأنحاء التکالیف الا تکلیفاً که آنها». آنها هم یعنی اوصلها و ابلغها.

این احتمال ادعای ظهور آیه شریفه در این احتمال قطعی البطلان است. ادعای ظهورش که بگوییم حتماً در همین ظهور دارد. و برای این که حالا این ناتمام است وجوهی می شود گفت. حالا ببینیم همه این وجوه تمام است یا تمام نیست. بعضی هایش حتماً تمام است، بعضی هایش را هم حالا باید بحث کنیم.

وجه اول این است که خب این آیه شریفه در وزان تعلیل برای ما سبق هست. بنابراین باید با معلل، با ماسبق تناسب داشته باشد. و هم چنین فرمایشی که خدای متعال در همین آیه بعدش فرموده‌اند باید با آن هم تناسب داشته باشد و حال این که این معنا؛ معنای اول نه با قبل می‌سازد، نه با بعد می‌سازد.

خب خدای متعال چی فرمود؟ فرمود «لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا» اگر معنای این جمله «لایكلف الله نفساً الا ما آتاه» این باشد که خدا تکلیف نمی‌کند مگر به تکلیفی که ابلاغ کرده باشد، خب این چه ربطی به قبل دارد خب شما که ابلاغ کردید. این چه تعلیلی برای قبل است. مگر این جمله معترضه همین جور این وسط یک جمله معترضه بگیریم چون بعدش هم خدای متعال چی می‌فرماید «سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا» چون فرمود که اگر سعه دارید از سعه، اگر ندارید از همان مختصری که دارید به یک شکلی به آن‌ها هم بدهید. بعد خدای متعال دارد امید می‌دهد می‌گوید حالا آن‌هایی هم که ذو سعه نیستند «سیجعل الله بعد عسرٍ يسراً» توی درگاه خدای متعال این نیست که کسی ناامید باشد از رحمت‌های الهی و این‌ها. اگر الان مشکلاتی هست در یک فرازی خدا بعد یسر قرار می‌دهد. حالا اگر این جا هم یسر قرار نداد به حسب ادله دیگه بعد تعویض خواهد فرمود در آخرت و این‌ها. مثلاً در رابطه با خدای متعال گلایه‌مندی و ناراحتی ندارد.

خب این جا می‌فرماید که «سیجعل الله بعد عسرٍ يسراً» خب این جور معنا این مطلب، تکلیفی که ابلاغ نشده، ما تکلیفی که ابلاغ نشده نداریم یا تکلیف نمی‌کنیم. این چه ربطی به قبل دارد و به حرف بعد دارد؟ بنابراین خود این که با قبل و بعد آیه سازگار نیست و حال این که روشن است این در وزانش وزان تعلیل برای ماسبق هست. یا می‌خواهد این مطلبی که در ماسبق گفته شد و بعد از این هم باز خدای متعال روی آن حرف می‌زند که «سیجعل الله بعد عسرٍ يسراً» باز راجع به همان است که قبل از این جمله «لایكلف الله نفساً» تتمه آن هست. این وسط یکهو بیاید یک حرفی را به نحو جمله معترضه قرار بدهد خلاف ظاهر است جداً. هست توی قرآن شریف جاهایی که میان یک مطلب قبل و بعد یک جمله معترضه می‌آید این توی قرآن بعضی جاها هست این جور ولی خلاف ظاهر است. آن جا هم قرینه قطعی وجود دارد که این چنینی است. و الا به حسب ظاهر امر عند الالتقاء عرف این جور نمی‌فهمد. این اولاً.

سؤال: اصل تعمیم را می‌خواهید انکار کنید یا تعلیل نسبت به این ...

جواب: این مفاد مناسبت با قبل و بعد ندارد که ظاهرش هم این است که تعلیل هم هست. و این یک امر متصل را دارد خدای متعال می‌فرماید چون «سیجعل الله بعد عسرٍ يسراً» هم تتمه قبل است که «و لينفق ذو سعةٍ من سعته و من قدر عليه رزقه فلينفق مما آتاه الله» بعد راجع به همین که «و من قدر عليه رزقه» می‌خواهد یک امیدی به او بدهد که «سیجعل الله بعد عسرٍ يسراً»

سؤال: وجوب انفاق هم یک تکلیف است دیگه.

جواب: تکلیف است اما این چه ربطی دارد به این که ما تکلیفی که هنوز نگفته باشیم نداریم.

سؤال: چون این را گفتیم حالا این....

جواب: خب گفتن دارد این. پس بعد از هر تکلیفی بیاید بگوید بله. این گفتن ندارد که. خب گفتید یک چیز مجهولی این جا نیست که بخواهد بفرماید این جوری نیست. بنابراین اگر آن جور معنایش معنای دوم باشد خب خیلی سر به راه است، معنای سوم باشد خیلی سر به راه است، جور درمی‌آید. یعنی چی؟ خدای متعال می‌فرماید ما تکلیف نمی‌کنیم مگر به فعلی که قدرت بر آن دارید فلذا به آدمی که «قدر علیه رزقه» نمی‌گوییم با گشایش انفاق کن. خب این خیلی سازگار است، خیلی متلائم است هم با قبل هم با بعد. اما بیایی بگویی که... بله تکلیف مجهول را ما نداریم. این چه ربطی این وسط دارد. این اولاً.

ثانیاً ممکن است گفته شود وجه دیگر به این که... آقای نائینی فرموده، این وجه دوم مال آقای نائینی است. آن وجه، معمول بزرگان آن وجه اول را دارند و حرف حق است آن وجه اول.

وجه دوم که اختص به النائینی قدس سره، این است که این «ما» در این جا ظهورش در این است که مفعول به است. و حال این که اگر ما مراد از این «ما» را تکلیف بگیریم این می‌شود مفعول مطلق. چرا؟ برای خاطر این که فعل به سنخ خودش تعلقش نحوه تعلق مفعول مطلق است. ضربه ضرباً شدیداً. خب این ضرباً شدیداً می‌شود مفعول مطلق چون سنخ همان فعل ضربت است. خب اگر شما «ما» را این جوری بگیرید می‌شود «لایکلف الله نفساً الا تکلیفاً آتاه» یعنی لایکلف الا این جور تکلیفی. الا این که یکلف تکلیفاً آتاه این جوری. باید مفعول مطلق بگیریم و حال این که ظاهرش مفعول به است. این فرمایش آقای نائینی است. در کلام ایشان که در فوائد الاصول هست همین مقدار مطلب هست. اما چرا می‌شود...؟ مفعول به است. ظهورش در این است. این را مسلم می‌گیرید بعد به واسطه این می‌گویید نمی‌شود مراد تکلیف باشد. وجهی بیان نفرموده ایشان که چرا ظاهرش این است که این مفعول به است نه مفعول مطلق. وجهی بیان نفرموده.

لعل بتوانیم این جور وجه برای فرمایش ایشان عرض کنیم که این لایکلف الله نفساً که فرموده است تکلیف حتماً دو تا چیز می‌خواهد. خود مکلف را که بگذاریم کنار، تکلیف یک مکلف دو چیز را می‌خواهد؛ یکی مکلف به، یکی هم مکلف. خب تکلیف می‌کنند به یک کسی، به یک چیزی. تکلیف که نمی‌شود بدون... توی هوا همین طور رها بشود. خب تکلیف باید متعلق به یک شخصی، به یک کننده‌ای برای فعلی که به دوش او بگذارند. یک امری را، یک فعلی را یا یک ترکی را به دوش او بگذارند. کلفه بالصلاة، کلفه بالصوم، کلفه بالحج، کلفه بالجهاد. پس یک جهادی، یک حجی، یک صومی، یک صلاتی، یک چیزی باید باشد که آن مأموربه است. یکی هم یک شخصی باشد که آن مکلف است و مأمور است.

خب آن چه که وقتی تکلیف می‌گویند لازم است به آن توجه بشود و ذکر بشود و خصوصیات آن به آن پرداخته بشود این دو تا مما لابد منه است. اما خصوصیات خود تکلیف که مفعول مطلق می‌خواهد خصوصیات خود تکلیف را بیان بکنند، آن در مرتبه بعد است، آن ضرورت ندارد ولی آن اولی ضرورت دارد. مثلاً ضربت زیداً ضرباً شدیداً همین طور بگویی ضربت، دیگه بگویی کی. همه دنبال این هستند که خب ضربت به کی ضربت. پس بنابراین چون مفعول مطلق یک مطلبی است که کلاً تمامیت کلام به آن توقف ندارد. اما مفعول به در جایی که فعل متعدی است مفعول به می‌خواهد یا اگر متعدی نیست مفعول مع الواسطه لازم دارد و الا کلام تمام نمی‌شود، یک جمله ناقصی می‌ماند. خب در آن جا ظهور اولی این است که می‌خواهد این جمله ناقص را تمام بکنند، ما محتاج الیه آن

جمله را بیان بکند در مرتبه اول. چون این چینی است پس ظاهر آیه شریفه که لایکلف الله نفساً الا به چی؟ خدا تکلیف نمی‌کند نفسی را به چی؟ الا بما آتاها. الا به آن چیزی که یعنی به آن فعلی که قدرت دارد. پس بنابراین چون فعلی که این جا به کار گرفته شده که «یکلف» باشد این یحتاج الی دو چیز در این که کلام ناقص نباشد، تمام بشود. یکی مکلف است، یکی مکلف به است. مکلفش ذکر شده، کیه؟ ...؟ مکلف به آن کو؟ الا ما آتاها. مکلف به همان ما آتاها است.

سؤال: ...؟ به حمل شایع باشد. بله تشریع به حمل شایع بدون مکلف به معقول نیست اما نه شاید آیه در صدد بیان کیفیت تشریع است یعنی من تشریعام براساس این است.

جواب: براساس چیه؟

سؤال: که تشریع نمی‌کنم مگر آن تشریعی که برسانم. تا تشریع رسیده نشود من تکلیف ندارم.

جواب: بله، همان جایی که می‌خواهد بگوید تشریع باید بگوید تشریع چی؟

سؤال: تشریع چی نه، خصوصیت...

جواب: می‌دانم، تشریع احکام دیگه. باید بگوید احکام را تشریع نمی‌کنم الا این جوری.

سؤال: آن مفعول به خود به خود به قرینه وضوحش هست...

جواب: ببینید یک وقت هیچی نمی‌گوید. یک وقت یک کلامی می‌گوید که یصلح که مفعول به باشد و می‌تواند که بگویم مفعول مطلق هم باشد. اگر هیچی نگفت، بگوید لا اشرع الا تشریعاً واصلأ، خب. اما اگر یک کلامی گفت، یک چیزی آورد که هم می‌تواند تتمه آن باشد و نقصان کلام را برطرف بکند و هم آن کار باشد. ظهور اولی آن در چیه؟ آقای نائینی داریم توضیح می‌دهیم حرف آقای نائینی را و می‌تراشیم یک وجهی برای حرف آقای نائینی چون وجهی خودش نفرموده. می‌گوییم لعل نظر شریف آقای نائینی که فرموده ظهور کلام در این است که این مفعول به است نه مفعول مطلق. چرا؟ به خاطر این که این دو چیز احتیاج دارد و حالا کلامی هم آورده و جمله‌ای هم آورده، مطلبی هم آورده که هم می‌تواند آن نقص را برطرف کند که مفعول به باشد، هم می‌تواند یک امر اضافی باشد. ظاهر این است که آن نقص را می‌خواهد برطرف کند. چون وقتی می‌گوید لایکلف الله نفساً یعنی لایکلف الله نفساً به یک چیزی آن ذکر نشده. حالا بعد در استثناء که این را آورده ذکر شده. لایکلف الله نفساً الا به آن که آتاها یعنی اقدرها علیه.

لعل فرمایش آقای نائینی قدس سره ناظر به این باشد. یک بیان دیگری هم حالا از راه استثناء مفرغ و غیر مفرغ و متصل و منفصل ممکن است بیان بشود که حالا شما روی آن فکر کنید ببینید از آن راه هم می‌شود حرفی زد یا نه به خاطر الا.

و اما وجه دیگر که در این جا هست این است که...

سؤال: وجه سوم بطلان.

جواب: بله وجه سوم.

سؤال: ...؟ لایکلف الله تکلیفاً، این تکلیف به معنای مصدر است یا تکلیف به معنای حکم است. ...؟

جواب: تکلیف نیامده اما می‌گوییم که مقصود از این «ما» مبهم است.

سؤال: ...؟ الا حکماً آتاها.

جواب: بله یعنی الا...

سؤال: نه تکلیف کردنی بلکه همان...؟ یعنی حتی تکلیف هم بگوییم باز هم مفعول به است.

جواب: نه، حالا این حرف دیگری است. حالا بعداً راجع به این مطلب ان شاء الله این خودش دارای اشکالاتی است که اگر حکم گرفتیم، حکم نمی‌شود الا این که... حرف نائینی این هست، حالا این حرف درسته یا نه این را بگذارید فی بقعة الکلام که ما بعداً ترجع الیه ان شاء الله و این خصوصیات را. اگر حکم هم بگوییم حرف آقای نائینی این است البته شهید و این‌ها قبول ندارند. بعضی‌ها می‌گویند مفعول به می‌تواند باشد. این را انشاء الله در ضمن حرف‌های دیگر به آن می‌پردازیم.

سؤال: این مطلب را خود جناب شیخ هم مطرح کرده قبل از آقای نائینی.

جواب: بله، من برنخوردم. اگر فرموده جایی کجا فرموده؟

سؤال: ظاهراً توی رسائل فرموده.

جواب: ظاهراً. توی این جا که بیان فرموده. در این آیه. اگر یک جاهای دیگری هست من اشراف کامل به رسائل ندارم شما می‌فرمایید ولی در این آیه و در این جا یک کلمه راجع به این مطلب فرموده.

و اما قرینه دیگر که این جا ممکن است گفته شود این است که ما اگر این را به معنای تکلیف و حکم بگیریم مستلزم تصویب است. و این قرینه است بر این که این مقصود نیست. چون معنایش این می‌شود که خدا تکلیفی که ابلاغ نکرده ندارد. دارد خودش می‌فرماید من ندارم. پس فقط آن‌هایی تکلیف است؛ حکم‌هایی که رسیده. حکمی که نرسیده ندارد. و این دیگه اصلاً براءت نیست، این بیان یک حکم واقعی می‌شود که ... چون آن‌هایی که نرسیده نیست. بنابراین اگر این مطلب را گفتیم این شد دو تا مطلب از آن درمی‌آید؛ یکی این که مستلزم تصویب است و دو، این که دیگه حالا اگر این جا مستلزم تصویب و این جور نباشد این دیگه براءت نیست که در مورد شک. این مزیل شک است. دعا نیست، خدا دارد اخبار می‌کند. می‌گوید آن‌هایی که ابلاغ نشده، به شما نرسیده نیست.

سؤال: لایکلف جعل التکلیف است یا تنجیز التکلیف است یا...

جواب: تنجیز چیه؟ تکلیف ندارد.

سؤال: یعنی کلفتش را بر شما قرار نداده که بخواهد به آن عقاب کند. نه به معنای جعل التکلیف.

جواب: ظاهر این این است.

این هم قرینه دیگری است که حالا وقت گذشت. اینها را ان شاء الله چند تا قرینه دیگر هست که روی آن فکر بفرمایید

و صلی الله علی محمد و آل محمد.